



آقای توکلی در ابتدا درباره شخصیت شهید بهشتی توضیحاتی بیان فرمایید:

ابتدایی ترین موضوعی که درباره شهید بهشتی باید به آن پرداخت، شخصیت‌شناسی اوست. پس باید نخست این موضوع را روشن کنیم که شهید بهشتی کیست و سیره او چیست؟ شهید بهشتی با اینکه تحصیل کرده حوزه علمیه بود، همواره گوشه چشمی به مباحث علوم جدید داشت. ایشان هم‌زمان با تحصیل علوم اسلامی در مدرسه صدر اصفهان، دبیرستان را هم پشت سر گذاشت و همین‌طور تحصیلات حوزوی‌اش

گفت‌وگو با یعقوب توکلی

بهشتی مرد ضرورت‌ها بود

را در کنار تحصیلات آکادمیک ادامه می‌داد. ریشه‌گرایی ایشان به مباحث مربوط به مدرنیته چه بود؟ نمی‌توان مدعی شد که شهید بهشتی مشخصاً به مدرنیته گرایش داشت. من معتقدم ایشان مرد ضرورت‌ها بود. هر کسی بر اساس توانایی و ذوق خود گرایش مشخصی دارد و شهید بهشتی نوعی گرایش به آگاهی علم در مقایسه با علوم دیگر - حتی در جوانی - داشت.

آیا شما این مسئله را ریشه‌یابی کرده‌اید؟

به نظر من این گرایش پدیده‌ای ذاتی بود که در این شهید بزرگوار وجود داشت. این مسئله در سال‌های بعد هم تداوم پیدا کرد. پس از اخذ لیسانس الهیات وقتی تصمیم می‌گیرد برای یادگیری فلسفه غرب به انگلستان سفر کند،

طی ملاقات با شهید مطهری و درک محضر زنده‌یاد علامه طباطبایی و شرکت در جلسات «اصول فلسفه و روش رئالیسم» از این تصمیم منصرف می‌شود. در آن زمان او احساس کرد اتفاق بزرگ‌تری برایش افتاده است. آشنایی ایشان با مدرنیته برحسب ضرورت درک هر چه بیشتر زمان، به تدریج بیشتر شد و تلاش می‌کرد که دیگران را نیز با خود همراه کند. بخشی از این مسئله به ضرورت زمان برمی‌گردد. نکته‌ای که نباید از آن غافل شد این است که فلسفه در روزهایی که شهید بهشتی تحصیل در آن رشته را شروع کرد تا حدودی جای خود را بین طلاب علوم اسلامی باز کرده بود و فقط بهشتی نبود که به مطالعه و آموختن آن علاقه نشان می‌داد، افراد خاصی مانند مطهری، امام موسی صدر، جوادی آملی، حسن‌زاده آملی، مفتاح، باهنر، رضی شیرازی، هاشمی رفسنجانی و حتی آیت‌الله خامنه‌ای وارد این حیطه شده و هر کدام به نوعی درگیر پدیده‌های عصر جدید بودند. حتی مرحوم علامه طباطبایی نیز «المیزان» را به نوعی در واکنش به فشاری نوشت که بر اثر نوشتن «تفسیر المنار» به وجود آمده بود. طبیعی است که در چنین شرایطی نیاز رفتن به سمت مدرنیته وجود دارد. شاید ذکر این نکته در خور توجه باشد که بعد از جنگ جهانی دوم وقتی ژاپنی‌ها شکست خوردند و امپراتور را از مقام خدای خورشید به مقام امپراتوری تنزل دادند، عده‌ای خواستار این شدند و گفتند که بدون دین نمی‌توانند زندگی کنند. آن‌ها

سراغ مکتب‌های مختلفی رفتند. جمعی هم به نجف آمدند تا با اسلام آشنا شوند. مدتی ماندند اما مسلمان و عالم روحانی شیعه‌ای که زبان بیاند و آن‌ها را با تعالیم اسلام آشنا کند؛ پیدا نکردند. تا اینکه «آلوسی» را در بغداد پیدا کردند که گرایش‌های ضد شیعی داشت. الان مسلمان‌های زیادی در ژاپن، گرایش‌های ضد شیعی دارند؛ چرا؟ به علت اینکه آلوسی که زبان می‌دانست، آنان را با اسلام مورد اعتقاد خویش آشنا

داد. ممکن است این پرسش به وجود بیاید که چرا مرجع تقلید نشد؟ برای اینکه وقتی ایشان به شهادت رسید ۵۳ سال بیشتر نداشت.

نکته دیگری که درباره شهید بهشتی باید به آن پرداخت، این است که او فیلسوفی بسیار عمیق و توانا بود. شاید گفته شود که آیا ممکن است ما بتوانیم در رشته‌های مختلف چنین توانی را پیدا کنیم؟ من معتقدم که بله، می‌شود. اگر چنین نمی‌شود، به این علت است که بسیاری از ما بر زمان مدیریت نمی‌کنیم. اگر ما این کار را انجام دهیم و تحصیل را ابزاری برای کسب و کار ندانیم، بسیاری از این توانمندی‌ها را کسب می‌کنیم. ضمناً اینکه اگر شخصی در رشته‌ای به جایگاه مناسبی دست یافت، می‌تواند هم‌زمان با آن و یا صرف مدت بسیار کوتاه‌تری در سایر رشته‌ها هم استاد شود. مثلاً ملاصدرا، فیلسوفی تمام‌عیار

است اما وقتی وارد حیطه علم‌الحديث می‌شود و اصول کافی را شرح می‌دهد، از بهترین‌هاست. این مسئله درباره افرادی چون امام، علامه طباطبایی و بسیاری دیگر صادق است. اشخاص زیادی در اسلام بودند که چندگانگی فهم داشتند. آقای بهشتی هم تا حدود زیادی این ویژگی را داشت. منتها این اتفاق باید با انتشار آثاری از ایشان همراه می‌شد که متأسفانه نشد.

به نظر می‌رسد اقدامی که با تلاش افرادی مثل بهشتی شروع شد، به نهضت واقعی منجر نشد.

نظر شما چیست؟

اتفاقاً عقیده من کاملاً برعکس شماست. من معتقدم که این فعالیت خیلی گسترش پیدا کرد.

آیا در حال حاضر روحانی مدرن داریم؟

بله. خیلی‌ها در این زمینه پیشرفت کردند. در حوزه فلسفه، کلام جدید، علوم سیاسی و... هستند کسانی که فعالیت نسل بهشتی را ادامه دادند. من بر این باورم که نهضت گسترده‌ای شکل گرفت. اگر امکان دارد، بیشتر توضیح دهید.

در خصوص نهضتی که بهشتی شروع کرد باید اقرار کنم تأثیر ایشان بر نسلی از طلاب فراوان بود. اشخاص بسیاری هستند که این مسیر را پیمودند و آشنایی بسیاری با فلسفه غرب پیدا کردند. اتفاقاً نسل جدید محققان حوزه علمیه، برخلاف گذشتگان، بیشتر به نوشتن مسائل معاصر می‌پردازند و تب‌وتابشان مضاعف است. جالب است که این نسل پا را فراتر

گل‌واژه‌های بهشتی

کسانی که خواهان خدمت در سمت زمامداری امتاند باید نضت وضع خود و خانواده خود را از نظر سطح زندگی روشن کنند. اگر آماده آن هستند که در سطح کم‌درآمدترین مردمی که در قلمرو زمامداری آن‌هازند، زندگی کنند در این راه کام بردارند و کوبه، نه.



کرد. خوب، این ضرورت‌ها خارج از درک نبود. یعنی زمانه برای بهشتی جوان بسیاری از این مفاهیم را به ارمغان می‌آورد. یکی از موضوع‌هایی که ایشان در آن سال‌ها پیگیری کرد، موضوع تأسیس مدارس جدید بود. پیش از آن هم روحانیانی مثل میرزا حسن رشديه، شاگرد آخوند خراسانی، چنین مدارسی را تأسیس کرده بودند. آقای بهشتی مدرسه دین و دانش را تأسیس کرد و خودش دبیری زبان را به عهده گرفت. بعد از آن، او ضرورت تعلیم زبان انگلیسی و فهم مباحث جدید را در حوزه مطرح کرد. جالب است که بهشتی بر عکس بعضی از افراد به علت ضرورت اقتصادی به دانشگاه نرفت؛ بلکه بر حسب وظیفه این کار را کرد. استادانی که با ایشان کار کرده‌اند گواهی می‌دهند که او به لحاظ فقهی فقیهی درجه اول بود. ایشان در مجلس خبرگان حضور داشت؛ مجلسی که اعضای آن همه از فقهای درجه اول‌اند. بهشتی سرآمد بود و این موضوع را حضرت امام خمینی (ره) گواهی

اولین گروهی که در زمان مبارزات امام شکل گرفت هیئت‌های مؤلفه اسلامی بود که شورای روحانیت در رأس آن قرار داشت. در این شورا آقایان مطهری و بهشتی وجود داشتند، که امام دیگران را به اطاعت از آن‌ها تشویق می‌کرد.

گذاشته و حیطه‌های بیشتری را تجربه کرده است. از جمله آقای بهمن پور که در نوشتن فیلمنامه اصحاب کهنه و مریم مقدس شرکت داشت. اگر روزگاری فقط آقای رفیق‌سجانی نشریه‌ای را به چاپ می‌رساند، الان نشریه‌های متعددی وجود دارد که مسئولیت آن‌ها را طلاب بر عهده دارند. به خاطر دارم که چندی پیش رادیو بی‌بی‌سی اعلام کرد. شیخ علی کورانی - که زمانی فقط در یک حجره کوچک تحصیل و تحقیق می‌کرد - الان یکی از سایت‌های اینترنتی بسیار بزرگ را راه‌اندازی کرده و مشغول تبلیغ است. به هر حال این نهضت، ادامه دارد و اعضای آن فعالیت‌های مطلوبی انجام می‌دهند و بخش زیادی از این پدیده، تحت تأثیر سنت‌شکنی مثبت شهید بهشتی قرار دارد.

از باقی نماندن آثار مکتوب شهید بهشتی یاد گرفتید. کدام حوزه از فعالیت‌های دکتر بهشتی است؟

البته از ایشان ده کتاب منتشر شد. اما تمام آثار ایشان نیست. علاوه بر کتب و نوشته‌های منتشر شده، از ایشان سخنرانی‌ها و جلسات درس بسیاری باقی مانده که به نظرم بر اثر کوتاهی افراد مختلف به صورت کتاب در نیامده است.

بعد نیست بدانید که وقتی از محمدرضا بهشتی می‌پرسند که چرا برخی از آثار منتشر نمی‌شود، پاسخ می‌دهند: «مانند برای بعد». من نمی‌دانم واقعا چه ضرورتی باعث می‌شود که انتشار این همه مفاهیم متعالی بماند برای زمانی دیگر؟!

شهید بهشتی تحت تأثیر کدام شخصیت‌ها بوده است؟

ایشان فقه را نزد «محقق داماد» و فلسفه را نزد علامه طباطبائی آموخت. معروف است که بهشتی در تشکیل کلاس‌های علامه، از مؤثرترین و پیگیرترین افراد بود. بسیاری از پرسش‌هایی که در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبائی وجود دارد، پرسش‌های شهید بهشتی است. در بحث ولایت فقیه به طرز قطع ایشان از نظریات امام خمینی سود بردند.

شهید بهشتی به طور مشخص از استادانش نام نبرد، اما کلاس‌های درس محقق داماد در حوزه علمیه از کلاس‌های دشوار بود که او شرکت می‌کرد و جالب است که محقق داماد فرزندانش را برای تحصیل به بهشتی سپرد. البته نمی‌توان تأثیر کسانی چون آیت‌الله بروجردی و آقای میلانی را انکار کرد.

آقای بروجردی و رهبر معظم انقلاب، آقایان رفیق‌سجانی، باهنر، مفتاح و بهشتی خوشه‌چین هرمن معرفت حضرت امام بوده‌اند.

بله، قبول دارم. اما تمام این افراد در دوره‌های زندگی می‌کردند که هم شاگرد علامه طباطبائی بودند. هم شاگرد آقای بروجردی. هم شاگرد حضرت امام. من معتقدم این نسل محصول تلفیق سه جریان اساسی در حوزه علمیه قم است. جریان فقهی که با مرحوم بروجردی شروع می‌شود. دیگری جریان فلسفی

تفسیری است که علامه طباطبائی در این مسیر قرار داشت که امام خمینی محور آن است. علامه طباطبائی از فقه سخن نمی‌گوید. از تفسیر و فلسفه و عرفان می‌گوید.

اما امام فلسفه و عرفان را بیان می‌کند. در واقع امام بین عرفان و کلام و فقه به نوعی پل زده است. این موضوع نادری است که در تاریخ، فقه‌های دیگر نتوانستند آن را انجام بدهند. ماشاءالله آجودانی در کتاب مشروطه ایرانی از سر بغض و عدالت ادعا کرد که سید حیدر آملی نظریه «انسان کامل» ابن عربی را به ابتغال کشید. او معتقد است که حیدر آملی، نظریه انسان کامل را تعبیر کرد و تطبیق داد با ائمه شیعیه و این مسئله را شاگردان سید حیدر پیگیری کردند. مهم‌تر اینکه بعدها، سلا احمد نراقی، نظریه انسان کامل را که سید حیدر آملی با ائمه تطبیق داده بود، با ولایت فقیه مطابقت داد. آجودانی معتقد است پس از ملا احمد نراقی، دیگران که منظور وی امام خمینی و شاگردانش هستند از این نظریه سوءاستفاده کردند و آن را با نظریه ولایت فقیه مورد نظر خودشان تطبیق کردند و جمهوری اسلامی را پایه گذاشتند. در واقع به قول آقای جواد آملی، دیگران شش شهر عشق را طی کردند و امام هفت شهر را. او آمد ناتمام‌ها را تمام کرد و پیوندی ناگسستگی بین آزادی مختلف برقرار کرد.

روحیه مبارزه‌طلبی امام که وجه چهارم شخصیت او بود، تا چه حد در شاگردانش تأثیر داشت و آنان را متوجه ضرورت‌های زمانه کرد؟

این وجه را قبول دارم. البته به لحاظ تاریخی نباید فراموش کرد که در روزهای مبارزه امام با استکبار، مسلمانان جهان پایگاه و پناهگاه ثابتی نداشتند. جریان چپ وابسته به اتحاد جماهیر شوروی بود و آن کشور پناهگاه نیروهای چپ محسوب می‌شد. طیف راست و سلطنت‌طلب‌ها را آمریکا و انگلیس حمایت می‌کردند. اما مسلمانان مبارز در این میان، فقط اقلیت مقهور کتک‌خور و بدون پناهگاه بین‌المللی بودند و شیعیان حتی در میان فرقه‌های مختلف مسلمانان هم، در اقلیت به سر می‌بردند و آسیب‌پذیر بودند.

مسلمانان به نوعی در دنیا پناه نداشتند. من معتقدم هر فرد بزرگ دیگری علم انقلاب را بر دوش می‌گرفت،

می‌توانست پیش‌گام باشد. اما ویژگی امام این بود که علاوه بر مبارز بودن، شخصیتی علمی داشت و عالم بودن. جنبه علمی شخصیت او تا حدودی بر وجه مبارزاتی او پیشی دارد. امام در وهله اول استاد درجه اول فقه فلسفه و عرفان بودند بعد مبارز. ساواک در سال ۱۳۳۶ گزارشی از جلسات علما در قم نوشت. در این گزارش، عده طلاب هر یک از علما شمارش شده بود. جلسات سه نفر از همه شلوغ‌تر بود. جلسه درس، مرحوم بروجردی حضرت اسام و علامه طباطبائی. اتفاقاً تأثیرگذاری درس این سه تن از همه بیشتر است. البته کسانی مثل آیت‌الله کاشانی هم بودند که بیشتر جنبه سیاسی مبارزاتی داشتند و عده‌ای هم گرایش بسیاری به او پیدا کردند. شهید بهشتی سی‌ام تیر ۱۳۳۱ در اصفهان سخنرانی و از دولت مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت حمایت کرد که متأسفانه آن سخنرانی ضبط یا منتشر نشد.

علاوه بر علمای فوق‌الذکر شخصیت‌های دیگری نیز بودند اما گرایش به این افراد چندان عمیق نبود اما پیوستن به امام، عمیق و طولانی مدت بود. چون کاری را که امام آغاز کرد با برنامه‌ریزی اساسی شروع شده بود. امام خمینی حکومت اسلامی را سال ۱۳۲۲ در کشف‌الاسرار مطرح کرد و بهشتی از افراد برجسته‌ای بود که درباره مقوله حکومت اسلامی تحقیق زیادی انجام داد. البته افراد دیگری هم متوجه این موضوع شده بودند، چه در ایران و چه در خارج از ایران. در خارج از ایران، از حسن البنا و سید قطب که جزو اخوان المسلمین‌اند، در آثار متعددی که در گذشته منتشر شده است، به این مسئله پرداخته‌اند. در ایران این جریان با دیدگاه‌های سلا احمد نراقی در کتاب عوایدالایام آغاز می‌شود که بعدها به بحث مشروطه مشروعه می‌رسد که آیت‌الله مدرس و شیخ فضل‌الله نوری نتوانستند در آن زمان به مبنای نظری مدونی برسند یا مهلت پرداخت به آن را نیافتند. بعد امام آمد، این مبنای نظری را مطرح کرد و نظریه سلطنت را منتفی دانست. جالب است که در آن زمان کمتر کسی به بخش دوم کتاب که طرح نظریه حکومت اسلامی است، توجه کرد. طبیعی است کسانی که سر کلاس‌های درس امام حاضر می‌شدند با این موضوع آشنایی داشتند، به همین علت اولین گروهی که در زمان مبارزات امام شکل گرفت هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بود که شورای روحانیت در رأس آن قرار داشت. در این شورا آقایان مطهری و بهشتی وجود داشتند. که امام دیگران را به اطاعت از آن‌ها تشویق می‌کرد. این موقعیت نشان می‌دهد که این دو بزرگوار به طور کامل با مبنای فکری حضرت امام آشنا بودند. بعد از مدتی با توجه به آشنایی آقای بهشتی با مبنای تفکر مدرن غرب، زبان‌دانی و مهم‌تر از همه تحت تعقیب قرار گرفتن به خاطر پرونده ترور منصور به دستور آیت‌الله میلانی ایشان امام جماعت مسجد و موسسه اسلامی هامبورگ آلمان شدند. در آن دوره شرایطی حاکم بود که نیروهایی که برای تحصیل به خارج از کشور می‌رفتند، غالباً به احزاب چپ و تفکر

زمانی که سفارت آمریکا را گرفتند، کورت والدهایم وزیر کل سازمان ملل به ایران آمد. مأموریت او این بود که ببیند در ایران قدرت واقعی دست کیست؟ او در خاطراتش در کتاب «کاخ شیشه‌ای سیاست» می‌گوید من با افراد زیادی ملاقات کردم، اما وقتی وارد شورای انقلاب شدم، متوجه شدم یک روحانی بلندبالا با چهره‌ای زیبا بر همه احاطه دارد و کانون اصلی قدرت انقلاب است.

لیبرال تعلق خاطر داشتند و بخشی عمده‌ای از آن‌ها به رژیم پهلوی وابسته بودند. مثلاً فرح از کسانی بود که در خارج از کشور جذب شد و برای ملاقات با شاه به ایران آمد که به ازدواج او با شاه منجر شد. سابقه تمایلات چپی در فرانسه داشته است. نیروهای مسلمان در آن دوره، خیلی انسجام و تشکل نداشتند. رفتن آقای بهشتی به هامبورگ چند فایده اساسی داشت. اولاً ایشان تشکل دانشجویان مسلمان اروپا را راهاندازی کرد.

این اتفاق در چه سالی رخ داد؟

سال ۱۳۴۴ شهید بهشتی به اروپا رفت و به تدریج شروع کرد به جمع‌آوری نیروهای مسلمان. نکته جالبی که ایشان از ابتدا بر آن تأکید داشت، این بود که با غربی‌ها از اول راجع به حجاب صحبت نکنیم. چرا که معتقد بود که باید از دریچه توحید وارد شد. چون بی‌حجابی پدیده‌های عادی و بدیهی در زندگی غربی‌هاست و اگر از اول با نفی این مقوله شروع کنیم، آن‌ها از ما می‌گریزند. به همین علت ایشان فعالیت‌های گسترده‌ای انجام داد و در آلمان که نیروهای چپ فراوانی وجود داشتند، مسلمانان را جمع کرد.

آیا بیانیه یا نشریه‌ای هم در هامبورگ چاپ کردند یا نه؟

به صورت خیرنامه‌های داخلی، مطالبی چاپ می‌شد. متأسفانه درباره جمع‌آوری آرا و آثار ایشان اهتمام کافی نشده است و این موضوع لطمه‌های زیادی به شخصیت ایشان زد. لطمه‌اش این بود که آقای بهشتی در دوره‌ای از تاریخ مازا کاروان فرهنگی و فرهنگ‌سازی انقلاب جدا شد. از طرفی منتشر نشدن آثار و اسناد مربوط به این شهید بزرگوار، یک نسل را در شناخت ایشان دچار نقصان کرد.

از شاگردان برجسته دکتر بهشتی که بودند کدام گروه‌ها و چه گرایش‌هایی را دور هم جمع کرد؟

ایشان بیشتر، نیروهای مسلمانی را که گرایش چپ نداشتند، سازماندهی کرد. افرادی مثل شهید عباسپور، شهید قندی یا آقای حداد عادل؛ که خودشان می‌گویند شاگرد شهید بهشتی بودند. بسیاری از افراد که در مدرسه دین و دانش و مدرسه حقانی تحصیل می‌کردند، شاگرد ایشان بودند که بعدها در قوه قضاییه و دستگاه‌های اطلاعاتی مشغول کار شدند. باید بگویم که مدرسه شهید حقانی را ایشان تأسیس کردند که قوانین دشواری برای پذیرش طلاب وضع کرده بودند و دشواری‌های زیادی برای تحصیل در آنجا وجود داشت.

دکتر بهشتی بعد از پذیرفتن امامت جماعت مسجد هامبورگ و گرد هم آوردن مسلمانان، چه اقداماتی انجام داد؟

عمده فعالیت ایشان صرف حفظ این نیروها می‌شود. چون وضعیت طوری بود که مسلمانان مثلاً چه‌گوارای آرژانتینی را از بسیاری از فحول و علمای دینی بهتر می‌شناختند. پس در چنین موقعیتی علاوه بر حفظ

نیروها باید در جذب آن‌ها نیز کوشید. کار اصلی آقای بهشتی در غرب، نگهداری و تأمین منابع فکری مسلمانان بود. اتفاقاً این مسئله موثر واقع شد. در این بین ایشان سفرهای متعدد می‌کرد و در این سفر به لبنان و سوریه هم رفت و با امام موسی صدر ملاقات کرد. در همین مسافرت‌ها به نجف رفت و با امام ملاقات کرد و در این دوره بود که به طور جدی‌تری درباره حکومت اسلامی به مطالعه و بررسی پرداخت. یکی از ویژگی‌های ایشان، این بود که چندان، اهل صدور بیانیه و اطلاعیه و سخنرانی‌های داغ نبود. فعالیت‌های ایشان عمدتاً با رویکرد فرهنگی انجام می‌شد نه رویکرد سیاسی کاملاً آشکار. لذا وقتی به ایران برگشت، سعی کرد به دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی وزارت آموزش و پرورش نزدیک شود. کتاب‌های تعلیمات دینی مقاطع مختلف را ایشان با همکاری آقایان باهنر، برقی و گلزاده غفوری نوشتند.

چهار سال بعد، انقلاب شد و بسیاری از کسانی که کتب درسی تألیف کرده بودند، جزه رهبران و هدایت‌کننده‌های انقلاب اسلامی شدند. با طرح این موضوع، قصد داشتیم بگویم که بهشتی در حوزه فرهنگ به شکل مبنایی فعالیت می‌کرد و کارهایی هم که در این زمینه انجام داد، بسیاری بنیادین بود. او درگیر مسائل سیاسی معمولی نشد. در دوره‌ای از تاریخ انقلاب اسلامی، افتخار افراد به زیاد بودن مدت حبسشان در زندان‌های ساواک و حکومت پهلوی بود. یا امتیاز کسی بیشتر بود که در درگیری‌های مسلح، بیشتر حضور داشته ولی این‌ها در دین ما افتخار نیست. تصور ما از امام علی مظهر قهر و غلبه بودن ایشان است. در صورتی که اگر به تاریخ نگاه کنید می‌بینید که ایشان در جنگ‌هایی که حضور داشتند، تمام تلاش خودش را صرف می‌کردند. تا آن جنگ شروع نشود. متأسفانه ما بسیاری از قضایا را وارونه متوجه شدیم و فکر کردیم هرچه بیشتر در فعالیت‌های خشن و خونین شرکت کنیم، افتخارآمیزتر است. راه دور نرویم؛ امام هیچ‌وقت به جنگ مسلحانه راضی نشد و هیچ‌کس به این موضوع توجه نکرد. امام مسالمت‌آمیزترین انقلاب دنیا را پایه‌گذاری کرد. اما بعد، گفتند صد هزار شهید دادیم و... متأسفانه دیدگاه‌های جریان‌های چپ که وارد جامعه شد و گاهی بعضی از نیروهای انقلاب را از جریان اصلی‌اش دور کرد، جریانی که امام خواستار آن نبود و مفتوح و مطهری و بهشتی نماینده‌های امام بودند. یکی از موضوع‌هایی که بعد از انقلاب علیه آقای بهشتی مطرح کردند این بود که چرا سابقه مبارزاتی زیادی ندارد. اما موضوع دیگری که باید مطرح کنیم، جریان انقلاب است. در جریان انقلاب، آقای بهشتی در تشکیل جامعه روحانیت مبارز پیش‌گام می‌شود. یعنی فعالیت‌های روحانیان را در یک مجموعه سازماندهی می‌کند.

در این تشکل چه کسانی حضور داشتند؟

کسانی مانند استاد مطهری، هاشمی رفسنجانی،



کار اصلی آقای بهشتی در غرب، نگهداری و تأمین منابع فکری مسلمانان بود. اتفاقاً این مسئله موثر واقع شد. در این بین ایشان سفرهای متعدد می‌کرد و در این سفر به لبنان و سوریه هم رفت و با امام موسی صدر ملاقات کرد. در همین مسافرت‌ها به نجف رفت و با امام ملاقات کرد و در این دوره بود که به طور جدی‌تری درباره حکومت اسلامی به مطالعه و بررسی پرداخت

مهدوی کنی، رهبر معظم انقلاب، انصاری، کروی، موسوی خوینی‌ها و دیگران. ظاهراً اواخر سال ۱۳۵۶ چنین تشکلی به وجود می‌آید و زیر نظر شهیدان مطهری و بهشتی و با استفاده از نظریات حضرت امام فعالیت می‌کند. وقتی که انقلاب آغاز شد، از اوایل سال ۱۳۵۷ متوجه شدیم که رژیم پهلوی در برخورد با انقلاب استراتژی مشخصی ندارد و دست به اقداماتی می‌زند که هر کدام زمینه‌ساز اقدامات بعدی انقلابیان می‌شود. از پایان سال ۱۳۵۶ به بعد، اشتباهات رژیم پهلوی زیاد شد. در نقطه مقابل، نیروهای انقلابی سازمان‌یافته با برنامه‌های مشخص وجود دارد، ولی این سازمان‌یافتگی، چندان آشکار نیست. به اعتقاد من، بخشی از این برنامه‌ریزی و سازماندهی را آقای بهشتی انجام داد.

عجیب‌تر اینکه نقش شهید بهشتی تا تظاهرات ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ هم نمایان نمی‌شود. نماز عید فطر در تپه‌های قیطره در ۱۳ شهریور به همت شهید مفتوح برگزار شد؛ البته قرار نبود تظاهرات شود. ابتدا تجمع برگزار شد. تظاهرات را آقای هادی غفاری راه انداخت که بعد از آن، آقای بهشتی ایشان را احضار کرد و از وی خواست که سریعاً از کشور خارج شود؛ چون این کار باعث دستگیری و اعدام آقای غفاری می‌شد و آقای بهشتی سریعاً ایشان را از کشور خارج می‌کند.

رسید. مجلس در اختیار نیروهای مسلمان بود و مشکل دیگر ماجرای سفارت آمریکاست که این ماجرا مسائل خاصی را در سطح بین‌الملل ایجاد کرد. بعد از اینکه ایران به نوعی راضی شد این پدیده را خاتمه دهد، استراتژی آمریکا مقابل ایران در سه شکل دیگر اتفاق افتاد. یکی نیروسازی سازمان‌های سیاسی در داخل کشور بود و دوم تهاجم نظامی از خارج (عراق). ضلع سوم این مثلث کودتای نظامی بود. آمریکایی‌ها چندین کودتا را در داخل کشور طراحی کردند، که یکی از کودتاهای بسیار مشهور، کودتای نوزده است که با حملات محدود عراق همراه بود. کودتا به شکست منتهی شد و به فاصله کوتاهی بعد از شکست، جنگ عراق شروع شد. یعنی آمریکایی‌ها خط نفوذ را داشتند و به همراه آن خط هجوم را به وسیله عراق پی گرفتند. بخش زیادی از شهرهای مرزی به تصرف دشمن درآمد که اگر از تصرف خارج نمی‌شد، جمهوری اسلامی سقوط می‌کرد. جنگ که آغاز شد، دو تقابل درون کشور شکل گرفت. یکی کشمکش برای رسیدن به قدرت سیاسی و دیگری کشمکش برای پیدا کردن قدرت نظامی و دفاعی. در این دو طیف، افراد خاصی با تمام فداکاری وجود داشتند. در جبهه سیاسی و در مرکز آقای بهشتی بود که از طرف مسلمانان این مقوله را پیگیری می‌کرد. در جبهه مقابل، بنی‌صدر بود که آرام‌آرام، در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹، گروه‌ها را به سمت خود می‌خواند. اوج این هماهنگی‌ها با سخنرانی ۱۴ اسفند بنی‌صدر در دانشگاه تهران اتفاق افتاد. این در حالی بود که بخش وسیعی از مرزهای غرب و جنوب کشور در اختیار نیروهای دشمن بود. در داخل نیروهای سیاسی حاکم در کشور کشمکشی دیگر وجود داشت؛ اینکه رهبری جنگ را چگونه می‌توان به عهده گرفت و آن را اداره کرد. بنی‌صدر معتقد بود که باید تانک با تانک جنگید و اجازه داد آن‌ها وارد خاک کشور بشوند تا بتوانیم آن‌ها را محاصره کنیم. در واقع او شعار اشکانیان را تکرار می‌کرد که می‌گفتند: «زمین در برابر زمان». در نقطه مقابل، امام و بهشتی، آقای خامنه‌ای، شهید چمران و نیروهای سپاه با نادر زمین به دشمن موافق نبودند. آن‌ها اعتقاد داشتند که جز دفاع مردمی راه دیگری وجود ندارد و هر تلاشی که بنی‌صدر در این زمینه انجام می‌داد، در مواجهه با دشمن به شکست محکوم می‌شد. تا اینکه اختلاف درباره روش جنگ و اداره کشور، منجر به رهبری بنی‌صدر برای نیروهای مخالف انقلاب شد. یعنی رئیس‌جمهور تبدیل شد به رهبر ایزدپسین. در آن زمان سپاه حدود سی هزار نفر نیرو داشت و سازمان مجاهدین خلق به گزارش بی‌بی‌سی صد هزار نفر.

سازمان مجاهدین خلق چگونه توانسته بود، این همه نیرو را یکجا جمع کند؟

به شیوه‌های مختلف نیروهایشان را می‌بردند و آموزش می‌دادند. برخوردار می‌شد، خبلی ماهرانه بود و با رتبه‌بندی سازمانی کاذب آن‌ها را تشویق به ورود می‌کردند و لذا نیروهای این چنینی

که حالت فرقه‌ای هم داشتند گوش به فرمان محض بودند. حالا این جمیع فرقه‌ای می‌خواهد با روش انتحاری، نظام را تصاحب کند و تمام عناصر خارجی با آن‌ها همراه بودند. در مقابل این چنین نیروی مردمی مسلمان و جوانان وجود داشتند که آقای بهشتی در رأس آن‌ها بود. جنگ داخلی هم به نوعی شروع شده بود و بنی‌صدر رهبر ایزدپسین که در یک فرقه بود، در مقابل مجلس شورای اسلامی و رئیس‌جمهوری انتخاب شدند که عبارت بودند از مهدوی کنی، اشرافی و محمدی یزدی. این سه نفر بطرفه داشتند، بررسی کنند که در شرایط بحرانی آن روزها چه کسی متخلف است. بعد از مدتی این سه نفر بنی‌صدر را متخلف اعلام کردند که بنی‌صدر از این شورا را با شورای حکمت جنگ صفین مقایسه کرد و بعد از آن پیوستگی بنی‌صدر با ایزدپسین بیشتر شد.

اعلان این تخلف عمومی بود یا اینکه فقط در یک گزارش به مجلس یا امام ارائه شد؟

نه، فقط به امام اعلام شد. و خوب در رسانه‌ها هم منعکس شد از زمان پیوستن علی بنی‌صدر به رجوی و مجاهدین خلق و جبهه مشترک ایران‌ها و عراق با امام تقریباً ده پانزده روزی طول کشید و تکلیفات مختلف و محدودی علیه تصویب لایحه قصاص در شورای عالی قضایی برگزار شد که بزرگ‌ترین حملات آن متوجه آقای بهشتی بود. سازمان مجاهدین کار دیگری هم با همکاری سازمان‌های آمریکا و سایر گروه‌های سیاسی انجام داد. که آن اعمال خط نفوذ در درون سیستم بود. آن‌ها نیروهای از خودشان را وارد سازمان‌های مختلف داخل کشور کردند. در آن دوره دبیر شورای امنیت ملی کشور (مسعود کشمیری) مدیر عامل سابق یک شرکت انگلیسی عضو سیا و همین‌طور عضو سازمان مجاهدین بود. او قرار بود بمبی را در خانه امام کار بگذارد که نیروهای سپاهی جلوی او گرفتند. او قهر کرد و بعدها این بمب را در نخست‌وزیری کار گذاشت و با محمدرضا کلاهی به عنوان کارمند حزب جمهوری اسلامی امور مربوط به برگزاری جلسات را بر عهده داشت.

چه بلایی بر سر کشمیری آمد؟

نه از کشمیری و نه از کلاهی، بمب‌گذار هفت تیر، که از مرز عراق خارج شد و به اروپا رفتند اثری پیدا نشد. در این فاصله امام، بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کرد و خودش مسئولیت جنگ را به عهده گرفت. با این کار چهره بنی‌صدر نزد مردم مخدوش شد. در مرحله بعدی و هر مجلس رأی به عدم کفایت سیاسی او دادند که مصادف شد با ۲۰ خرداد. در ۲۱ خرداد، سازمان مجاهدین اعلان جنگ مسلحانه کرد. درخصوص جنگ مسلحانه موضوعی وجود دارد که کمتر گفته شد و آن اینکه رجوی علاوه بر خیانت به کشور و بر هم زدن فضای آزاد سیاسی، به نیروهای خودش هم خیانت کرد. یک رهبر سیاسی و با یک فرمانده وقتي تصمیم به حمله می‌گیرد، باید وضیعت نیروهایش را در نظر بگیرد. اما رجوی بدون هماهنگی

با نیروها و نظرخواهی از شورای مرکزی و سایر نیروهای ایزدپسین اعلام جنگ مسلحانه و تفسیر فاز سیاسی به فاز نظامی کرد. به هر حال، نیروهای عضو و هوادار مجاهدین خلق رجوی به ناگاه دیدند که در معرض یک عمل انجام‌شده قرار گرفته‌اند و مجبورند در کوچه و خیابان محل خودشان دست به اسلحه ببرند و جنگ مسلحانه راه بیندارند.

در این شرایط سیاسی، مردم چگونه می‌توانستند در برابر این اقدامات ایستادند؟

در واقع به نوعی عملیات انتحاری راه انداخت؟ نفس وقت‌ها با عملیات انتحاری هدف مورد نظر را از بین می‌برند. منتها موفقیت رجوی شکل دیگری داشت. در عملیات انتحاری، شخص حمله‌کننده، تبدیل به قهرمان می‌شود اما در آن عملیات، افراد سازمان مجاهدین خلق عملیات انتحاری انجام دادند و رجوی قهرمان شد. می‌خواهم بگویم سازمان مجاهدین خلق نه تنها به نظام، انقلاب و جامعه سیاسی و آزادی‌های مدنی در ایران خیانت کرد، بلکه نیروهای خودش را هم تلف کرد. این سازمان چهار هزار نیرو داشت و قبیل از انقلاب با همکاری گروه‌های دیگر، بیست و دو سه نفر را ترور کرد. بعد از انقلاب فقط در سال ۱۳۶۰ نزدیک به سه هزار نفر را ترور کردند. اما مسئله مهم که به ما مربوط می‌شود ماجرای هفتم تیر است. چیزی که در هفتم تیر اتفاق افتاد، فصل جدیدی در تاریخ انقلاب گشود. ماجرای هفتم تیر، چند جریان را به نوعی برای همیشه تمام کرد. یا حداقل برای مدتی طولانی. یکی موضوع خط نفوذ سیاسی آمریکا بود که از طریق عناصر ملی‌گرا پیگیری می‌شد. به اضافه اینکه تصور تروریست‌ها و آقای برزینسکی و رجوی مدنی بر سر از بین رفتن رهبران سیاسی و ضعف مردم و دولت اشتباه بود و ماجرا کاملاً برعکس شد. در چنین شرایطی مردم به جای عقب‌نشینی به صحنه آمدند. از همه این عوامل مهم‌تر پس از هفتم تیر، روحیه فداکاری در مردم بیشتر شد.

بعد از این ماجرا موج مردمی برای دفاع مسلحانه از ایران بیشتر تلاش می‌شود. در واقع با رخ دادن ماجرای هفت تیر، کشور انگیزه‌های مضاعف پیدا کرد و توان دفاعی زیادی به دست آورد. بعد از این است که مردم در امور کشور حضور بیشتری پیدا می‌کنند و ایران وارد فصل جدیدی از حیات اجتماعی سیاسی خود می‌شود. این مطالب را به این علت بیان کردم که به تأثیر شهید بهشتی در اتفاقات مربوط به انقلاب و پس از آن اشاره کنم و شهادت او را ضامن پایداری روحیه فداکاری بدانم. روحیه فداکاری که با تاسی به شهادت‌خواهی و مظلومیت شهید بهشتی که ویژگی تاریخی شهادی تشیع بوده است در گسترش فرهنگ شهادت‌طلبی و دفاع فداکارانه در برابر دشمنان اسلام عمیقاً مؤثر بوده است و این نکته بسیار مهمی است که تاکنون در حوزه فرهنگ دفاع مقدس و تاریخ سیاسی معاصر به آن توجه اساسی نشده است.